

بیش از هزارسال پیش، فردوسی از سرای سلطان محمود غزنوی خارج شد. آن‌هم با دلی بغایت رنجور، گمان نمی‌کردکه سلطان غزنوی چنان سرد

و بی‌روح با شاهکار ادبی او برخورد کند. آن‌هم به خاطر سعایت اطرافیان و سلطان به‌سبب «رافضی» بودنش. به قول نظامی عروضی «به گرمابه رفت و برآمد. فقاعی بخورد و آن سیم میان حمای‌م و فقاعی قسم فرمود. سیاست محمود دانست.» شاید همان روز فردوسی در خاطرش چنین تصور کرد

روزی می‌رسد که سلطان از کرده خود پشیمان خواهد شد و البته چنین نیز شد. به روایت نظامی عروضی در چهارمقاله، سلطان محمود در غزنین، وقتی بیتهی از شاهنامه را شنید که،

اگر جز به گام من آید جواب

من و گرز و میدان و افراسیاب

از لحن فاخر کلام، متعجب شد و این سؤال برایش پیش آمد که «این بیت کراست که مردی ازو همی زاید؟» و در جواب شنید: «بیچاره ابوالقاسم فردوسی راست که

دیباجه، نسخه ۱۳۰۰، کتابخانه ملی، تهران

فردوسی در دوره‌ای سرودن شاهنامه را به فارسی آغاز کرد و ۳۰سال رنج کشید و این درست زمانی بود که در خراسان آن زمان، شعرا و ادبا افتخار می‌کردند به عربی سرایی اشعارشان و بزرگ‌ترین ادبای آن زمان خراسان، به‌ویژه در نیشابور، دیوان شعر به عربی داشتند. به نظر شما، شاهنامه با توجه به تاریخ اجتماعی و فرهنگی دوره فردوسی، چه اثری در جان بخشی به هویت ایرانی و زبان فارسی داشت؟

برخی مفروضات را باید پذیرفت؛ قومی که مغلوب می‌شود، حتی اگر دینش تغییر کند، همچنان دل بستگی‌های قومی و ملی خود را حفظ می‌کند و می‌کوشد آن‌ها را زنده نگه دارد. در چنین شرایطی، قوم غالب معمولاً این گرایش‌ها را برمی‌تابد و گاه با عنوان‌هایی مانند «بدعت» و امثال آن، درپی سرکوشان برمی‌آید. اما قوم مغلوب از هر فرصتی برای ابراز هویت خویش استفاده می‌کند، حتی در ساده‌ترین سطح. یک کودک نیز می‌خواهد خود را متفاوت از پدر و مادرش نشان دهد و اثری از استقلال و هویت شخصی خویش، بروز دهد.

ایرانیان نیز میراثی داشتند که بخش مهمی از آن، افسانه‌ها و اسطوره‌هایی بود که در حکم تاریخ ملی آنان تلقی می‌شد. این میراث، یکی از ارکان هویت ایرانی بود. پیش از فردوسی نیز کسانی برای احیای آن کوشش کرده بودند و بی‌تردید دهقانان و امرای محلی در این زمینه نقش مهمی داشتند. آنان می‌دیدند که قوم غالب آمده، کتاب‌های خود را آورده و زبان خویش را رسمی کرده است. البته چاره‌ای هم جز این نبود؛ زبان دین، دیوان و دانش عربی بود و با حضور گسترده قبایل عرب در خراسان و رواج سخن گفتن به عربی، مسیر طبیعی امور نیز همین اقتضا را داشت.

در چنین فضایی، قوم مغلوب برای حفظ هویت خود، چه می‌توانست بکند؟ یکی از مهم‌ترین راه‌ها، حفظ زبان و هنرهای زبانی و دیگری، احیای میراث ملی بود. این دو جریان به‌تدریج درهم آمیختند. پشتوانه این حرکت نیز دهقانان ایرانی، بقایای مغان و توده‌های مردم بودند.

فردوسی در روزگاری می‌زیست که به تعبیر شما،

روایتی از درونمایه‌های اندیشمندانه و حماسی شاهنامه و نقش فردوسی در بازآفرینی هویت ملی ایران

فردوسی؛ حماسه سرای هویت‌ساز

بیست و پنج سال رنج برد و چنان کتابی تمام کرد و هیچ ثمره ندید!، سلطان خواست که کوتاهی خود را جبران کند اما دیگر زمان گذشته بود و روح فردوسی در سرای باقی حضور داشت.

اما مردم ایران که شیرینی زبان فردوسی را درک کرده بودند، تا به امروز میراث جاودان فردوسی را حفظ کرده‌اند و سینه‌به‌سینه اشعار جاودانه او را به نسل‌های بعدی منتقل می‌کنند. شاهنامه خوانی و نقالی در دوره‌های بعدی، یکی از رایج‌ترین گونه‌های ادبی بود که در میان مردم کوچه‌باز رواج داشت. شاهنامه برای مردم ایران مثل دیگر آثار ادبی نبود که تنها متخصصان و ادبا به آن مراجعه می‌کردند، بلکه این کتاب جزئی از حافظه تاریخی ملت ایران حساب می‌شود.

این نکته را باید توجه کرد که فردوسی در دوره‌ای، میراث اساطیری ایران را زنده کرد که عربی‌سرایی برای ادبای خراسانی، افتخار محسوب می‌شد. ثعالبی نیشابوری و دیگر ادبای زمان او، اشعارشان به عربی بود و فردی چون علی بن حسن باخرزی که کتابی به نام «دمیه‌القصص» در تراجم ادبای زمان خویش نگاشته بود، در سفری به بغداد، شاعران آن دیار به او خرده گفتند که شعر تو بوی عجم می‌دهد و به همین سبب، سال‌ها

دیباجه، نسخه ۱۳۰۰، کتابخانه ملی، تهران

حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر رسول جعفریان از جهان‌بینی ایرانیان و روح جاری حماسی در شاهنامه فردوسی می‌گوید

زبان عربی سرآمد بود و هرکه می‌خواست دبیر شود، به منصبی برسد یا در شمار عالمان دین، محدثان، مفسران و متکلمان قرار گیرد، ناچار بود عربی بداند. با این حال فردوسی آگاهانه به‌سرآغ احیای زبان فارسی رفت و این مسیر را با قصد و اراده دنبال کرد. تعبیر مشهور او: «عجم زنده کردم بدین پارسی»، جمله‌ای سنگین و شگفت است که از نوعی خودآگاهی ملی، خبر می‌دهد.

طبیعی است که در آن زمان، برخی‌ها او را نکوهش کرده یا اساساً کار او را ناروا دانسته باشند. می‌دانیم که شماری از فقهای آن عصر، ترجمه فارسی قرآن را نادرست و حتی حرام می‌شمردند. فضایل عرب و روایت‌های مربوط به برتری آنان، نیز به‌وفور نقل می‌شد و کتاب‌های حدیث، آکنده از چنین روایاتی بود؛ بخشی از این روایات نیز بعدها رنگ جمل و اغراق به خود گرفت.

با این همه، ایرانیان – چه به شعوبیگری متهم می‌شدند و چه نه- بر اساس همان قاعده طبیعی مقاومت فرهنگ مغلوب در برابر فرهنگ غالب، می‌کوشیدند که هویت خویش را زنده نگاه دارند. فردوسی نیز از همین جریان برخاسته بود. روشن است که یک شنی ارتدوکس، با آن میزان پایبندی به فرهنگ رسمی مسلط، کمتر به چنین کاری دست می‌زد. از همین‌رو فردوسی که تا اندازه‌ای از آن گرایش فاصله داشت، توانست چنین پروژه‌ای را دنبال کند.

حالا حرف گرایش فردوسی شد، آیا می‌شود روی خردگرایی او هم انگشت گذاشت و آن را نیز یک تفاوت با مذهب حاکم و جاری تلقی کرد؟

سه مسئله را باید در نظر داشت؛ نخست، لفظ و معنای «جزء» است، واژه کهن ایرانی اوستایی که در زبان پهلوی نیز به‌کار رفته و معنایی در حدود نیروی تشخیص، فهم، دانایی و قدرت درک داشته است. در فرهنگ ایرانی،

تلاش کرد که این امر را اصلاح کند. فردوسی طوسی در چنین شرایطی، زبان فارسی را زنده نگه داشت. آن‌هم با تکیه بر میراث اساطیری ایران و درون مایه دینی و اسلمی خود. فردوسی، شاعری دین‌مدار و شیعه‌ای راست‌گیش بود.

حماسه‌سرایی او آن‌هم با درون مایه اساطیری ایران چنان تأثیری بر حفظ هویت ملی ایران گذاشت که هنوز هم زبان فاخر او در بیان ایرانیان زمزمه می‌شود. حال که کشور، مادر میانه جنگی تحمیلی درمقابل ددمنشان زمان مقاومت می‌کند، بیش از پیش، عنصر حماسی شاهنامه خودنمایی می‌کند. در همین روزها، بارها از زبان مردم مقاوم ایران، مفاهیمی را که در شاهنامه تولید شده است، شنیده‌ایم. آنجاکه با صدای رسافرید می‌زدند: «تورستم تهمتنی، بزَن که خوب می‌زی!» به‌مناسبت روز بزرگداشت حکیم ابوالقاسم فردوسی، برآنیم تا در گفت‌وگو با دکتر رسول جعفریان و همچنین بازنشر گفتارهایی از دکتر مهدی محقق، استاد برجسته فلسفه اسلامی و ادب فارسی و پروفسور سیدحسن امین، استاد بازنشسته دانشگاه کلد و تین گلاسگو نگاهی دوباره به جایگاه شاهنامه در تقویت هویت ملی و دینی ایران ببندازیم.

دیباجه، نسخه ۱۳۰۰، کتابخانه ملی، تهران

حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر رسول جعفریان از جهان‌بینی ایرانیان و روح جاری حماسی در شاهنامه فردوسی می‌گوید

بازتولید حماسه در تجمعات شبانه مردم

این «خرد» – که بیشتر جنبه عملی و اخلاقی دارد- جایگاهی بسیار والا داشته است و خراسان، به‌عنوان یکی از مهم‌ترین پایگاه‌های این فرهنگ، تکیه فراوانی بر مفهوم خرد می‌کرد. باید توجه داشت که مسلمانان خراسان، حتی بسیاری از اهل سنت، تحت تأثیر همین فرهنگ سنتی ایرانی، به خرد و خردگرایی باور داشتند. چنان‌که می‌دانیم، در دوره سامانی، دانشمندان خردگرا – حتی در میان اهل سنت – فراوان بودند. اگر بر این زمینه فرهنگی، گرایش شیعی معتزلی‌ای را که گفته‌اند فردوسی به آن تمایل داشته است نیز بیفزاییم، حاصل آن، حضور گسترده مفهوم «خرد» در صدهایت شاهنامه خواهد بود. البته این خرد، دقیقاً همان عقل فلسفی و کلامی

محوری دارند. پس از فردوسی نیز سنت حماسه‌سرایی در ایران ادامه یافت. آثاری مانند گرشاسپ‌نامه اسدی طوسی، فرامرزنامه، بهمن‌نامه و کوش‌نامه نمونه‌هایی از تداوم این جریان‌اند؛ هرچند هیچ‌یک به عظمت و تأثیر شاهنامه نرسیدند. در مجموع، شعر حماسی در ایران صرفاً یک‌گونه ادبی نبوده، بلکه حامل هویت تاریخی و فرهنگی ایرانیان به شمار می‌رفته است.

پس از فردوسی نیز سنت حماسه‌سرایی در ایران ادامه یافت. آثاری مانند گرشاسپ‌نامه اسدی طوسی، فرامرزنامه، بهمن‌نامه و کوش‌نامه نمونه‌هایی از تداوم این جریان‌اند؛ هرچند هیچ‌یک به عظمت و تأثیر شاهنامه نرسیدند. در مجموع، شعر حماسی در ایران صرفاً یک‌گونه ادبی نبوده، بلکه حامل هویت تاریخی و فرهنگی ایرانیان به شمار می‌رفته است.

پس از فردوسی نیز سنت حماسه‌سرایی در ایران ادامه یافت. آثاری مانند گرشاسپ‌نامه اسدی طوسی، فرامرزنامه، بهمن‌نامه و کوش‌نامه نمونه‌هایی از تداوم این جریان‌اند؛ هرچند هیچ‌یک به عظمت و تأثیر شاهنامه نرسیدند. در مجموع، شعر حماسی در ایران صرفاً یک‌گونه ادبی نبوده، بلکه حامل هویت تاریخی و فرهنگی ایرانیان به شمار می‌رفته است.

جایگاه فردوسی به‌عنوان آفریننده یکی از کهن‌ترین و پربارترین آثاری که روی مفهوم «حماسه» و به‌ویژه حماسه ملی تأکید دارد، چیست؟ آیا ما پس از هزار سال از سرودن شاهنامه چه دریافتی می‌توانیم از مفهوم حماسه در دوره خود داشته باشیم؟ به‌ویژه در دوره‌ای که به دلیل جنگ، مهم‌ترین اتفاق حال حاضر، توجه به هویت ملی و دینی در کنار هم برای دفاع از وطن است؟

اما درباره بخش اخیر سؤال شما باید گفت که ملتی بزرگ و کهن مانند ملت ایران، با تاریخی چند هزارساله،



نیز طه‌نویس، دیوان نگارهای شاهنامه، طهرماسی

نمی‌تواند فاقد حس حماسی در دفاع از سرزمین خود باشد؛ زیرا بخش مهمی از تاریخ او با حماسه، مقاومت و پایداری گره خورده است. البته در این تاریخ، شکست‌ها نیز کم نبوده، اما رویاری مداوم بادشمنان در شرق و غرب ایران، خود به پیدایش روحیه‌ای حماسی در فرهنگ ایرانی، انجامیده است. فردوسی نیز این روح حماسی را در سراسر شاهنامه حفظ کرده و پیوسته بر مفهوم ایران و هویت ملی، تأکید ورزیده است. درعین حال، او شاعری متدین است و میان تربیت دینی و روحیه حماسی هیچ تعارضی نمی‌بیند، بلکه این دو را در کنار یکدیگر و در خدمت تعالی انسان و جامعه قرار می‌دهد.

از نگاه یک مورخ و تاریخ‌پژوه، آیا حماسه‌سرایی و دفاع از هویت ملی ایران توسط فردوسی، سبب ماندگاری شاهنامه شده یا ویژگی دیگری در این متن چند هزاربیتی بوده است؟

واقع مطلب این است که فردوسی، بیش از هر چیز، زبان فارسی را حفظ کرده و از طریق این زبان، ارزش‌ها، آداب و عادات، عقل ایرانی و منش اخلاقی حاکم بر فرهنگ انسانی ایران را بازتاب داده است. همه این عناصر، در کنار صنایع ادبی به‌کار رفته در شاهنامه و نیز قدرت شاعری فردوسی، در ماندگاری و نفوذ این اثر، سهمی اساسی داشته‌اند.

البته حماسه نیز یکی از مهم‌ترین شاخصه‌های شاهنامه است و اساساً این اثر بیش از هر چیز با همین ویژگی شناخته می‌شود. هر قومی در درون خود، حماسه‌ها و روایت‌های قهرمانی خاص خویش را دارد، به آن‌ها دلبسته است و در هر عصر و زمان –به‌ویژه در روزگار جنگ و بحران- می‌کوشد که آن‌ها را بازتعریف و بازآفرینی کند.

من این روزها به اشعاری که در محافل شبانه مردم خوانده و تکرار می‌شود، دقت کرده‌ام؛ اینکه تا چه اندازه مضامین حماسی ایرانی در آن‌ها حضور دارد و چگونه از قالب‌ها، شخصیت‌ها و فضای شاهنامه الهام گرفته‌اند؛ اینکه سربازان را «رستم»، «تهمتن» و مانند آن می‌نامند، همه برخاسته از همان پیوند عمیق فرهنگی با عنصر حماسه و بهره‌گیری از مضامین شاهنامه است.

پروفسور سیدحسن امین، استاد بازنشسته دانشگاه کلدونین گلاسگو

شاهنامه، به مثابه قله ادبیات ملی

شاعرانی کوشیدند با الهام از ساختار و شیوه شاهنامه، آثار حماسی تازه‌ای خلق کنند. برای برخی پادشاهان نیز شاهنامه‌هایی سروده شد و حتی در مواردی عنوان «شهنشاه‌نامه» برای این آثار به‌کار رفت؛ ازجمله می‌توان به شهنشاه‌نامه فتحعلی خان صبای کاشانی، شاهنامه ملک‌الشعرا دربار فتحعلی‌شاه، اشاره کرد. «شاهنامه نادری» از دیگر آثاری است که در ادامه این سنت، پدید آمد. برخی از این شاعران حتی گاه به نقد شاهنامه فردوسی نیز پرداختند؛ برای مثال، شاعری، اثری به نام «علی‌نامه» سرود و در آن، دیدگاهی انتقادی درباره شاهنامه مطرح کرد.

این جریان نشان می‌دهد که شاهنامه نه‌تنها یک اثر ادبی، بلکه سرآغاز یک سنت فرهنگی و ادبی گسترده در ایران بوده است. در همین راستا، در دوران معاصر نیز تلاش‌هایی برای ادامه این مسیر صورت گرفته و آثاری در قالب ادامه یا تکمیل شاهنامه، نوشته شده است.

در حوزه نظری ادبیات، نیز دیدگاه‌های گوناگونی درباره ماهیت ادبیات وجود دارد. برخی معتقدند ادبیات، پدیده‌ای کاملاً انسانی و جهانی است و نمی‌توان آن را بر اساس مرزهای ملی تقسیم‌بندی کرد؛ به همین دلیل، گروهی با مفهوم «ادبیات ملی» موافق نیستند و آن را محدودکننده می‌دانند. اما در مقابل، گروهی دیگر بر این باورند که در کنار ادبیات جهانی، نوعی ادبیات ملی نیز وجود دارد که ریشه در تجربه‌ها، سرگذشت‌ها و روایت‌های تاریخی هر ملت دارد. درواقع می‌توان گفت که ادبیات در عین جهانی بودن، از بستری ملی نیز شکل می‌گیرد؛ همان‌گونه که جایزه نوبل ادبیات به یک کشور خاص تعلق ندارد و نویسندگان از سراسر جهان می‌توانند آن را دریافت کنند. اما درعین حال هر ملت نیز میراث ادبی ویژه خود را دارد که بازتاب‌دهنده تاریخ و فرهنگ آن ملت است. از این منظر، شاهنامه فردوسی را می‌توان یکی از برجسته‌ترین نمونه‌های ادبیات ملی در جهان دانست؛ اثری که تاریخ، اسطوره، فرهنگ و آرمان‌های ایرانیان را در قالبی هنری و ماندگار بیان کرده است. بررسی این ساختار گسترده و منسجم، نشان می‌دهد که خلق اثری به عظمت شاهنامه، تنها از عهده شاعری با دانش، خرد و بینشی عمیق برمی‌آید. فردوسی نه‌تنها شاعری توانا بلکه اندیشمندی حکیم بود که توانست با شناخت ظرفیت‌های خود، چنین اثر عظیمی را خلق کند.

شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی از آن نظر شهرت و محبوبیتی کم نظیر در فرهنگ ایرانی یافته است که درحقیقت می‌توان آن را نوعی نسب‌نامه فرهنگی و شناسنامه هویت ملی ایران دانست؛ اثری که

نه‌تنها تاریخ و اسطوره‌های ایران را در خود جای داده است، بلکه بازتاب‌دهنده گستره‌ای عظیم از فرهنگ، اندیشه، باورها و خاطره تاریخی مردمان این سرزمین است. این کتاب سترگ، مجموعه‌ای از روایت‌های تاریخی، اسطوره‌ای و فرهنگی است که در گستره پهناور ایران فرهنگی، شکل گرفته است و به همین دلیل، جایگاهی بسیار ویژه و بی‌بدیل در میراث ادبی و تمدنی ایران دارد.

شاهنامه دراصل محصول تلاش فردوسی برای گردآوری و به نظم درآوردن مجموعه‌ای از خدای‌نامه‌ها و روایت‌های کهنی است که در طول تاریخ در قالب‌های مختلف، تدوین شده بودند. این خدای‌نامه‌ها که روایتگر تاریخ و اساطیر ایران باستان بودند، در دوره‌های مختلف به شکل‌های گوناگون، پراکنده شده و در معرض فراموشی قرار گرفته بودند. فردوسی، این دهقان زاده خردمند و فرزانه، با درک اهمیت این میراث، آن‌ها را در قالب شعر فارسی درآورد و درواقع دو اقدام بنیادین انجام داد؛ نخست اینکه این روایت‌های پراکنده را از حالت مهجور و پراکنده بیرون آورد و آن‌ها را در قالب اثری منسجم گرد آورد و دوم اینکه با خلق یک حماسه ملی عظیم، روح هویت و خودآگاهی را در میان ایرانیان زنده کرد.

شاهنامه و تداوم سنت حماسه‌سرایی در ایران

درحقیقت شاهنامه فردوسی که متعلق به تمام اقوام ایرانی است و در سراسر قلمرو ایران فرهنگی رواج یافت، نقش مهمی در نوزایی و تجدید حیات زبان فارسی ایفا کرد. با این حال باید توجه داشت که پیش از فردوسی نیز روایت‌هایی از این خدای‌نامه‌ها به شکل‌های مختلف وجود داشت. برخی از این آثار به نثر نوشته شده بود و برخی دیگر به نظم درآمده بود و حتی ترجمه‌هایی از آن‌ها به زبان‌های دیگر نیز صورت گرفته بود.

پس از فردوسی نیز سنت حماسه‌سرایی در ادبیات فارسی، ادامه یافت و آثار متعددی در این حوزه پدید آمد. در دوره‌های مختلف،

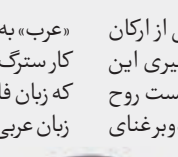


درنگ

فردوسی، به‌عنوان یک مسلمان تمام‌عیار، در جای‌جای شاهنامه به آیات قرآن و مفاهیم اسلامی اشاره می‌کند؛ چنان‌که در آغاز سخن می‌آورد؛ نخست از جهان آفرین یاد کرد که هم داد فرمود و هم داد کرد تسلط او به زبان و واژگان فارسی و تعمُدش در به‌کارگیری واژه‌های اصیل فارسی، حتی در انتخاب معادل‌ها نیز مشهود است؛ به‌عنوان مثال، واژه «سنه» در آیه شریفه «لا تأخذُه سنه و لا نوم» به معنای چرت زدن یا نیم‌خواب است که در فارسی، واژه اصیل «غَنودن» را برای آن داریم، که هم در اشعار ناصر خسرو («چون بدنام که نگیردت همی خواب و غنود/ من بی‌طاعت در طاعت تو چون غنوم») و هم در آثار خود فردوسی («از آموختن یک زمان نغنوی»، به کار رفته است.

اوج هنرمندی فردوسی در به‌کارگیری صنایع ادبی نیز بی‌نظیر است. او با مهارت تمام، صنایعی چون «لف و نشر» را در اشعارش به کار می‌گیرد؛ مانند به روز نبرد آن یل ارجمند به شمشیر و نیزه، به گرز و کمند برید و درید و شکست و بیست بلان راسر و سینه و پا و دست همچنین، انتخاب واژگان فاخر برای قهرمانی چون رستم در مقایسه با اسفندیار، حتی در پیش‌بینی نبردشان، نشان از عمق بینش و چیرگی او بر کلام دارد؛ ببین تا سبب اسفندیار سوی آخور آید همی بی‌سوار و یا باره رستم جنگجوی به ایوان نهد بی خداوند روی

با این همه، وظیفه ماست که این احیاگر بزرگ فرهنگ ایران باستان را از چ نهمی و بی‌دیدنی نو و قد رشنا سانه به شاهنامه، این گنجینه بی‌نظیر، بنگریم.



حکیم ابوالقاسم فردوسی، بی شک یکی از ارکان هویت ملی ایران و احیاگر تاریخ اساطیری این سرزمین کهن است. او با نبوغ خود توانست روح تازه‌ای به کالبد اسطوره‌های تاریخی بدمد و بر غنای

هویت فرهنگی و تاریخی کشورمان بیفزاید. به راستی، زمان آن فرارسیده است که با نگاهی نو و عمیق‌تر به شاهنامه بنگریم و ارزش‌های بی‌بدیل آن را بازشناسیم. همان‌گونه که زنده یابد دکتر حسن امین به درستی اشاره کرد، اگر معتقد به ادبیات ملی و نقش بنیادین آن در توسعه ادبی هستی، باید بیذیریم که شاهنامه فردوسی، عالی‌ترین و کامل‌ترین نمونه چنین ادبیاتی در ایران است. این اثر نه‌تنها مایه فخر و مباهات ملت ایران است، بلکه حکایت از کوشش عظیم و تعهد بی‌حد و حصر سزاینده‌اش دارد.

فردوسی، این شاعر بزرگ و پرآوازه، در طول تاریخ همواره با بی‌مهری و کج‌فهمی روبه‌رو بوده است. او مظلوم و محروم زیست و حتی پس از مرگ نیز بی‌بی‌عدالتی‌ها دامن‌گیرش بود. پاداشی که سلطان محمود غزنوی وعده داده بود، در نهایت با تأخیر و سوءتفاهم‌های فراوان، به دست خانواده‌اش رسید. آن‌هم در روزی که پیکر بی‌جانش از دروازه دیگر شهر به آرامگاه ابدی منتقل می‌شد. باور به اینکه فردوسی، شاهنامه را صرفاً برای دریافت صلّه سروده، نه‌تنها بی‌انصافی، بلکه دور از هرگونه منطق و حقیقت است. تعصب او به مذهب تشیع و ارادت خالصانه‌اش به پیامبر اکرم (ص) و اهل بیت (ع)، نکته‌ای است که متأسفانه کمتر محل توجه قرار گرفته است. در دورانی که غالب شاعران درباری در مدح و ستایش سلطان محمود غزل‌سرایی می‌کردند، فردوسی در جای‌جای شاهنامه، عشق و ارادت خود را به خاندان رسالت ابراز می‌داشت. این رویکرد، در تاریخ ادبیات ما توجیه روشن از استقلال فکری و شجاعت معنوی اوست. با وجود صرف ۲۰ سال عمر گران‌مایه برای نگارش شاهنامه و احیای زبان فارسی، چنان‌که خود گفت؛ بسی رنج بردم در این سال سی عجم زنده کردم بدین پارسی

فردوسی، مظلوم و محروم باقی ماند. واژه «عجم» که عرب‌ها به ایرانیان اطلاق می‌کردند، به معنای «گنگ» و «بی‌زبان» بود، درحالی‌که واژه